

محمد سرور مولائی افغانستانی
دکتر در ادبیات دری از دانشکاه تهران

کوشانیان در شاهنامه فردوسی

شاهنامه فردوسی بیش از آنکه یک کتاب تاریخی باشد یک اثر حماسی است؛ البته حماسی بودن شاهنامه دلیل این نیست که حقایق تاریخی در آن نهفته نباشد، به این معنی که داستان گزدان همیشه جوهری از حقیقتی تاریخی در دست داشته‌اند و چه بسا که در آغاز کار بسیاری از داستانهای حماسی ما بیان یک حقیقت تاریخی بوده است، حقیقتی از آن دست که برای نسل‌های بعد به صورت افتخارات و اسناد ملی و افسانه‌های میهنی درآمده است.

اگر امروز بسیاری از حوادث و وقایع شاهنامه طوری به دست ما رسیده است که به ارزش تاریخی آن‌ها به دیده تردید می‌گیریم بدان سبب نیست که روایات یا داستانهای مجمل اساس کار تدوین کنندگان شاهنامه‌ها، خدای نامه‌ها و کارنامه‌های پهلوانان بوده است بلکه بدان سبب است که حماسه به طور طبیعی در مراحل تکوین و تدوین حالتی می‌یابد که نتیجه آمیختگی زمان و ابهام مکان و غیرطبیعی بودن اعمال قهرمانان و اشتراك و تأثیر عوامل طبیعی و غیرطبیعی در پیوند وقایع و سرنوشت قهرمانان و پهلوانان است. اگر به دیده تحقیق در حوادث و وقایع شاهنامه نگریسته شود می‌بینیم که در زیر این پوشش غیرملموس جلوه‌های روشنی از اعتنادات، آئین‌ها، حوادث و رویدادهای تاریخی وجود دارد. سبب آن هم این است که ذهن داستان گزدان و تدوین کنندگان روایات ملی از آنچه برسر مردم و حتی فرهنگ آن‌ها گذشته است یکباره خالی نمانده است بلکه باز تابی از مجموع آنها در روایات ایشان وجود دارد با این تفاوت که صراحت تاریخی لازم در آنها دیده نمی‌شود.

در یک اثر حماسی زمان‌های دراز و حوادث طولانی و جدا از هم کوتاه، فشرده و در هم نورده شده می‌شود تا آنجا که مجموع حوادث و رویدادهای سالیان دراز در نام یک قهرمان خلاصه می‌شود و گاهی دو سلسله یا دو خانواده شاهی را به صورت دو پادشاه یا دو پهلوان در کنار هم یا در مقابل یکدیگر قرار گرفته می‌باشیم و نیز به همین سبب است که بسیاری از حوادث و وقایع در یک اثر حماسی رابطه علت و معلولی پیدا می‌کنند؛ در حالیکه ممکن است هیچگونه رابطه‌ای از این دست میان آنها وجود نداشته باشد.

گذشته اذاین‌هادر داستانهای ملی مابسیاری از رویدادها و قهرمانان تغییر جای یافته‌اند که از آن به دو گونه می‌توان تعبیر کرد.

- ۱- احتمال دارد این تغییر جای‌ها نتیجه اقدام عمدی تدوین کنندگان باشد.
- ۲- ممکن است علت این تغییرها بهتر محفوظ نگاهداشتن حوادث و وقایع و قهرمانان دوره‌ای باشد.

از جمله این دگرگونی‌ها یکی هم رفتن حوادث و وقایع دوره اشکانیان است به دوره کیانیان که به هر دلیلی که باشد؛ حوادث این دوره آن چنان با دوره کیانیان در آمیخته

است که در دوره های بعد گمان می کرده اند که اینان اصلا وجود نداشته اند و شخصی با دقت فروهدسی می پنداشد که از آنها جز نام باقی نمانده است.

چو کوتاه شد شاخ و هم بین شان نگوید جهاندیده تاریخ شان
از ایشان جز از نام نشینیده ام نه در نامه خسروان دیده ام
در حالیکه بسیاری از حوادث و وقایع این دوره در شاهنامه آمده است و چنانکه
پیشتر گفته شد چنان باحوادث دوره کیانیان آمیخته است که احتمال و گمان وجودشان را از
میان برده است.

بنابر آنچه از تحقیق در اسناد و روایات تاریخی موجود برمی آید از اواسط قرن اول
میلادی کوشانیان شاهنشاهی بزرگ و نیرمندی به وجود آورده اند که از شمال رود آمو
(ماوراء النهر) تا تاکسیلا درهند و سمت یافت. این شاهنشاهی با دوره ای از شاهنشاهی اشکانی
و اوائل عهد ساسانی معاصر بود. کوشانیان که در شاهنامه کشانی خوانده شده اند نیز به
سرنوشت معاصران خود یعنی اشکانیان دچار شده اند.

با همه تغییراتی که در حوادث دوره اشکانی و معاصران آنها روی داده است این دو
شاهنشاهی چنانکه در تاریخ معاصر هم بوده اند در شاهنامه نیز باهم اند. چنانکه می دانیم در
شاهنامه فردوسی رویداد های اساطیری و پهلوانی میان ایرانی ها و تورانی ها (دشمنان سنتی
و دائمی ایرانیان) روی می دهد. براساس این تقسیم سلسله های بعدی نیز ، هر کدام جزو
یکی از این دو دسته (ایران و توران) شده اند و حتی چنگ های شان که احتمال دارد
هیچگونه ارتباطی با توران نداشته باشد بنام چنگ های ایرانیان و تورانیان در شاهنامه آمده
است. و نیز براساس همین تقسیم است که در شاهنامه ، کوشانی ها را بادان و طرفداران
تورانی ها می یابیم و بعضی سرداران اشکانی را در مقابل آنان می بینیم که جزو سپاه ایران
شده اند و در اثر همین تغییرات گاهی بعضی از ایرانی ها نیز در شمار تورانی ها نام برده
شده اند مانند بلاش اشکانی که در شاهنامه پلاشان تورانی شده است.

پیش از آنکه به نقد و تحلیل داستان کاموس و اشکبوس کشانی در شاهنامه فردوسی
پرداخته آید لازم است که تاریخ شاهنشاهی کوشانی و روابط چنگ و آشتنی آنها با همسایگان
شان بررسی شود :

۱- کوشانیان و تاریخ .

آگاهی ما درباره کوشانیان پیشتر بر گزارش های سفیران و سیاحان چینی و منابع
بودایی استوار است؛ منابع یونانی در این مورد کمکی نمی کند. براساس گزارش یکی از چینیان
که در سال ۱۲۸ میلادی به بلخ سفر کرده است قبایل یو - تشن یا یونه چی پیش از همهاجرت
میان تون - هوانگ (شا - چو) و کی - لین - شان می زیستند و مانند قبایل دیگر در سال
۱۷۷ پیش از میلاد به فرمان روانی هیوانگ - نوها گردن نهادند ولی همیشه آتش پیکار
میان یو چی ها و هیوانگ - نوها برافروخته بود.

چنگی که میان سال های ۱۶۷ - ۱۶۱ پیش از میلاد بین آنها روی داد به زیان
یو چی ها تمام شد که در نتیجه آن قبایل یو چی مجبور شدند به سوی مغرب کوچ کنند

و ظاهرآ در پی این مهاجرت در سند و فرغانه ساکن شدند . پادشاه چین (وو - تی) که خود از زحمت قبایل هیوانگک - نو بستوه آمده بود سفیری نزدیک قبایل یوئه چی فرستاد تا با آنان پیمانی بینند و از آنها در مقابل هیوانگک - نوها استفاده کند ولی درین کار توفیقی نیافت .

گزارش های بازمانده از سفارت چانگک کین Tchangkien مطالب ارزشمندی درباره کوشانیان در بر دارد . بنا به گفته این شخص که در سال ۱۳۸ پیش از میلاد نزد کوشانیان آمده بود ، در این زمان سرزمین های جنوب آمو ، بلخ و بدخشنان ، در تصرف تخارها بود . این گزارش را نوشته مؤرخ چینی سیو - ماتسین Seu-Matsien (در حدود ۹۰ ق.م) نیز تأثیدی کند به گفته او یوئه چی ها تاسال ۱۲۵ پیش از میلاد در وادی های شمال آمو می زیستند و گویا در حدود سال ۷۰ پیش از میلاد از آمو گذشتند و با تخارها در آمیختند .
بنا بر بعضی اسناد قبائل پنجگانه یوئه چی به هنگام گرفتن بلخ از یک شخص فرمان می برداند ولی پس از تصرف بلخ این ایالت به پنج بخش تقسیم می شود . قبیله کوای شانگک (کوشان) چهار قبیله دیگر را در سالهای ۳۹ تا ۲۷ ق.م به فرمان خویش درمی آورد . بر اساس گفته تاریخ نویسان چینی دئیس قبیله کوای شانگک در این هنگام کیو - تسیو - کیو نام داشت که پس از پیروزی بر چهار قبیله دیگر خود را شاه کوای - شانگک (کوشان) خواند .

کیو - تسیو - کیو یا کوجولا کره کدفیزس Kugula Kara Kagphises پس از تصرف همه ایالت بلخ با سپاه خود از هندوکش گذشت و نواحی کابل و کاپیسا را گشود و پس از آن تا کناره چپ رود سند پیش رفت و این سرزمین ها را از دست آخرین پادشاهان سکانی ، جانشینان گوندوفر به در آورد و بنیاد شاهنشاهی کوشانی را در مشرق استوار کرد . چنانکه از سکه های او بر می آید این شاهنشاه کوشانی باید مر و را از شاهنشاهی اشکانی جدا کرده باشد و ناگزیر باید با اشکانیان در افتاده باشد . باری مرزهای غربی قلمرو کوشانی در زمان او در غرب در حدود گرگان ثبت شد .

پس از دوره طولانی پادشاهی او نوبت به جانشین او ویما کدفیزس Wima - Kadphises رسید . ویما کدفیزس دنباله فتوحات پدر را گرفت . در زمان او در غرب هرات ، سیستان و رخچ گشوده شد و در شرق سراسر هند غربی و مصب رود سند و بنادر ساحلی آن به تصرف کوشانی ها درآمد به این ترتیب شاهنشاهی کوشانی و سمعت بی اندازه یافت و در این گسترش سه قسم مهم و بزرگ راه تجاری ابریشم به دست ایشان افتاد :

۱ - راه بین دو دریا (سیحون و جیحون) .

۲ - راهی که از مر و به سوی شهر صدر روازه ، همدان ، می رفت .

۳ - راه دریائی بین هند و دریای سرخ که پس از کشف بادهای موسی رونق زیاد یافته بود و از این راه بود که کالای تجاری مصر و حوزه شرقی دریای روم - که در تصرف رومیان بود - از بنادر بحر احمر بارگیری می شد و به مصب رود سند و از آن راه به پیشاور و کاپیسا برده می شد و پس از گذشتن از هندوکش و ترکستان چین به چین حمل می شد .

محصولات کشورهای شرقی از جیحون به دریای خزر و از آنجا به سوی رود کر و از آنجا به سواحل فازیس و آنگاه به دریای سیاه برد می شد . با دردست داشتن بخش های مهم این شاهراه تجاری اقتصاد کشور کوشانی توسعه زیاد پیدا کرد . از ویما کدفیز من سکه هایی در دست است که حکومت او را تا سال ۱۱۰ میلادی نشان می دهد .

پس از ویما کدفیز تا پادشاهی کنیشکا ، شاهنشاه بزرگ کوشانی ، که در حدود ییست سال می شود معلوم نیست چه کسی از کوشانی ها سلطنت کرده است . کنیشکا پس از سال ۱۲۵ میلادی به پادشاهی نشست و شاهنشاهی کوشانی در عهد او و جانشینانش چنان نیرومند شد که تا اواسط سده سوم میلادی بر پای ماند .

کنیشکا مشهور ترین شاهنشاه کوشانی است و یکی از دلایلی که از او پیشتر از دیگران در اسناد و روایت های تاریخی سخن می رود – جز از قدرت و نیرومندی شاهنشاهی کوشانی در عهد او – ترویج دین بودائی در روزگار اوست . به فرمان کنیشکا پیش از پانصد تن از روحانی های بودائی در کشمیر گرد آمدند و به حل اختلافات موجود میان پیروان کشی بودا پرداختند . از بررسی اسناد و مدارک بودائی چنان بر می آید که به فرمان کنیشکا مبلغین کشی بودائی به تبلیغ آن آئین دست زده اند و بودایان هند از این سبب او را آشوکای دومی دانند و گاهی اورا تاحدنیمه خدا ای بالا می برند .

قلمر و کوشانی ها در زمان او از سوی مشرق تا بنادر و تا کسیلا در هند و از سوی مغرب تا گرگان وسعت یافت . شمال شاعن شاهی کوشانی ماوراءالنهر و جنوب آن سواحل جنوبی هند بود . نکته قابل یادآوری این است که در عهد شاهنشاهی کوشانی بویژه در زمان کنیشکا در سراسر قلمرو ایشان نوعی آزادی مذهبی وجود داشته است مؤید این ادعا آثار باز مانده از دوره کوشانی ها و سکه های شاهنشاهان ایشان است . در سکه های شاهنشاه بزرگ کوشانی ، کنیشکا ، که به تبلیغ و ترویج آئین بودائی شهرت یافته است بی آنکه برتری و یا تبعیضی در میان باشد در کنار خدا ایان بودائی خداهای آریائی نیز تصویر شده است .

در پرستشگاه نوشاد سرخ کوقل که بنا کرده کنیشکا است چه از نظر سیک معماری بنای پرستشگاه و چه از نظر آثار و اسناد مکشفوفه از آن تأثیر کشی بودائی دیده نمی شود . در سکه هایی که از این پرستشگاه به دست آمده است تصویر بودا یا دیگر خدا ایان بودائی بسیار نایاب است و بجا ای آن تصاویر گروهی خدا ایان زیاد دیده می شود . پیش از کنیشکا ویما کدفیز نیز به اصلاحات مذهبی دست زده بود و خدا ایان آریائی را جانشین خدا ایان یونانی – که بازمانده نفوذ یونانی ها در بلخ بود – کرد . در سکه های کنیشکا تصاویر این خدا ایان آریائی وجود دارد :

مائو (خداوند یا الله ماه) میرو (مهر) خدای خورشید ، نانا ، خداوند جنگ ، او آدو ، خدای باد ، و دیر غنو ، بهرام ، به صورت اورلا گنو ، اهورامزدا ، خدای خدا ایان به صورت آورو (اهوره ، اهورا) .

باستان شناسی نشان داده است که در عهد کنیشکا و جانشینان او در بخش شرقی قلمرو ایشان که پیروان آئین بودا در آنجاها می زیستند شاهنشاهان کوشانی به گردآوری

آثار بودا و بنا کردن معابد بزرگ برای پرستش بودا دست زده‌اند و به همین سبب درسکه‌های جانشینان شاهان کوشانی در این نواحی تصویرهای خدایان بودائی هندی دیده می‌شود. به سبب آزادی دینی که در روزگار کوشانی‌ها وجود داشت در نواحی غربی نیز همچنانکه در در سرزمین‌های شرقی برای پیروان آئین‌های آریائی پرستشگاه‌هایی ساخته‌اند. به سخن دیگر هر قدر که از سوی مشرق به سوی مغرب بیایم آثار دینی آریائی بیشتر دیده می‌شود. در پرستشگاه نوشاد سرخ کوتول غبراز خدایان آریائی که ذکر آنها گذشت به پرستش آتش مقدس نیز می‌پرداخته‌اند. براساس تحقیقات باستان شناسان در این معبد بود آتشگاه وجود داشته است که تا امروز بقایای خاکستر آتش در اطراف و داخل آتشگاه وجود دارد. باید توجه داشت که این خاکسترها غیر از خاکسترهاست است که در اثر آتش سوزی مدھشی که در پرستشگاه انجام شده است به جای مانده است.

گروهی از باستان شناسان برآند که خداوند آتشی که در پرستشگاه نوشاد پرستیده می‌شده است خود کنیشکا بوده است به این معنی که کنیشکا خود را نوعی نیم خدا می‌دانسته است. در سکه‌های او نیز بر سر دوش کنیشکا شعله‌های آتش نقش شده است و این آتش را دلیل قدرت بی‌نهایت کنیشکا دانسته‌اند. این گمان بی‌راجهای با آنچه بودایان هند در مورد کنیشکا گفته‌اند نیست. آنچه مسلم است این است که پرستشگاه نوشاد نشان‌دهنده وجود آئین باستانی آریائی یعنی پرستش گروهی خدایان در عهد کوشانی‌ها است و احتمال دارد که به آتش کشیده شدن نوشاد در روزگار ساسانی‌ها به دلیل اصلاحات مذهبی دوره ساسانی باشد.

پس از کنیشکا و اسیشکا و هوویشکا قلمرو او را در کمال قدرت و نیرومندی تا اواسط قرن سوم میلادی اداره کردند. پس از این دو تن واسودوا به سلطنت رسید که عهد او مصادف بود با سالهای آغاز شاهنشاهی ساسانی در غرب. در نتیجه عقب نشینی واسودوا از مقابل شاه پور اول ساسانی بخش غربی شاهنشاهی کوشانی خراجکزار ساسانیان شد ولی هنوز در بخش‌های شرقی و هند شاهنشاهی کوشانی‌ها به استقلال وجود داشت. ساسانیان از کوشانیان در غرب به گرفتن خراج بسنه کرده بودند و در سالهای بعد شاهزادگان خود را به آنجا فرستادند. چون این شاهزادگان در قلمرو کوشانی نائب ساسانی‌ها بوده‌اند آنها را کوشان شاه خوانندند.

۲- کوشانیان و اشکانیان .

شابر گزارش‌های چینی‌ها کیو - تیبو - کیو یا کوجولا کره کدفیزس پس از آنکه قبائل دیگر را ذیل فرمان خویش آورد به فکر توسعه قلمرو خود افتاد و با اشکانیان به جنگ پرداخت و کا - او - فو را از دست ایشان بیرون آورد. در مورد تصرف کا - او - فو که گمان برده‌اند همان کابل باشد گزارش دیگری در دست است که با گزارش پیشین مطابقت دارد و آن عبارت است از گزارش ایزیدور خادا کسی که وی قندهار را از توابع پادشاه کوشانی موافق است. و نیز براساس همین گزارش است که گفتند اند کیو - تیبو - کیو

همان کوچولا کرہ کدھیز است .

تأسیس شاهنشاهی کوشانی و گسترش آن پر ابر است با زمانی که اشکانی ها گرفتار جنگ های متوالی با روم بودند و نیز در داخل کشور شاهان و شاهزادگان و بزرگان اشکانی پیوسته با یکدیگر در نبرد بوده اند . هر کدام از این عوامل امکان گسترش قلمرو کوشانی را در مغرب فرام کرده بود . بر طبق گزارش های دیگر چینی ها ، هرات ، سیستان و رخچ در زمان ویما کدھیز جزو شاهنشاهی کوشانی گشت . از گزارش چانگک کین بر می آید که کوشانی ها در غرب تا حدود گرگان پیش آمدند و هم این شخص گرگان را همسایه غربی شاهنشاهی کوشانی معرفی می کند . از تصرف مرد در عهد کوچولا کرہ کدھیز پیش از این سخن رفته است .

اسناد و مدارک دیگری که از جنگ های کوشانیان و اشکانی ها حکایت کند تقریباً کم و است از منابع یونانی نیز درین باره چیزی بدست نمی آید . به سبب همین کمی اسناد و مدارک و احتمال جنگ های متعدد میان دو شاهنشاهی کوشانی و اشکانی است که گوتشمید جنگ های میان کوشانیان و سکاها را - هنگامی که فرهاد بدانان پناه برده بود - جنگ میان کوشانی ها و اشکانی ها دانسته است . احتمال دارد این کمان گوتشمید به سبب وجود اتحاد میان سکاها و اشکانی ها بوده باشد ؛ ولی چنانکه خواهیم گفت جنگ میان کوشانی ها و سکاها در این وقت جز دنباله جنگ های کوشانیان و سکاها که از دیر باز ادامه داشت نمی تواند باشد .

گروهی کمان برداند که کوشانی ها به سرزمین های خشک مشرق شاهنشاهی اشکانی توجهی نداشتند و از این دلیل گرفتارند بر آنکه نباید جنگ های زیادی میان کوشانی ها و اشکانی ها روی داده باشد . پیش از این اشارت رفت که کوشانی ها بیشتر به در دست داشتن شاهراه تجاری ابریشم اهمیت می داده اند و این راه چنانکه گفته آمد از سواحل دریای خزر می گذشت . همچنین دست یافتن به ثروت های هند و تسلط بر راه دریائی و تجاری بین بنادر جنوب هند و بحر احمر که در آن روزگار پر رونق بود برای کوشانی ها اهمیت بیشتری داشت . مدارکی در دست است که بر وجود روابط دوستانه و حتی اتحاد میان گرگانیان و کوشانیان دلالت دارد ولی از دوام این اتحاد سندي در دست نیست . در روایات بودائی آمده است که میان کنیشکا و شاهنشاه اشکانی جنگی روی داده است . گیرشمن اعتقاد دارد که این جنگ باید در عهد بلاش سوم روی داده باشد . در این ایام بلاش گرفتار جنگ های سختی با رومیان بود و کوشانیان توانستند برخی از نواحی شرقی اشکانی را متصرف شوند و گویا بعداً این نواحی را از دست دادند و در منطقی سریانی مربوط به سلطنت بلاش چهارم (۱۹۱ - ۲۰۷) از سپاهی (مرکب از مادها و پارس ها) که به مشرق حمله کرده اند به طور بیهم ذکری رفته است . موادر بالا مجموع اشاراتی بود که درباره جنگ های احتمالی میان اشکانیان و کوشانی ها در دست است و بنابر آنها بسیار طبیعی به تظرمی آید که روابط دو شاهنشاهی کوشانی و اشکانی همواره بدون اختلاف نبوده باشد .

۳- کوشانی ها و گرگانی ها .

چنانکه پیش از این یاد کرده ایم وضع شاهنشاهی اشکانی در آغاز سده اول میلادی بسیار

درهم بود. در هر کنار از قلمرو اشکانی شاهزاده‌ای اعلان استقلال می‌کرد و برای خود سکه می‌زد. اردوان که تا سال ۳۶ م حکومت می‌کرد با آمدن تیرداد روم ناچار شد به گرگان برود. در دوره حکومت اردوان گرگان در فرمانروائی گودرز بود و گودرز در دستگاه شاهنشاهی اشکانی مقام دوم را داشته است و حتی چند سالی بیز بر تخت شاهنشاهی اشکانی نشسته است. و از این جاست که بعضی‌ها گمان کرده‌اند که گودرز و اردوان مشترک کا حکومت می‌کرده‌اند. سبب رفتن اردوان به گرگان یاری خواستن از گودرز بوده است که در نتیجه یاری گودرز و همراهی سپاهیانی که از سکاها و داهه‌ها تشکیل شده بود و نیز موافقت عده‌ای از بزرگان دربار اردوان موفق شد دوباره به سلطنت پرسد. اردوان در سال ۳۹ یا ۴۰ م در گذشت و ظاهرآ پس از اردوان پسرش واردان (وردان، وردانس) برای یک سال حکومت کرده است. گزارش‌های تاریخی حاکی از آن است که وردان در توطئه‌ای کشته شده است. قتل عام خانواده اردوان و توطئه از میان برداشتن وردان را نیز به گودرز تسبت داده‌اند. از طرف دیگر در بعضی از روایات آمده است که گودرز برادر اردوان بوده است که به این ترتیب وردان یا بردان برادرزاده گودرز می‌شده است. با توجه به اینکه گودرز در روزگار اردوان جز از حکمرانی گرگان مقام دوم را در دستگاه شاهنشاهی داشته است پس از اردوان خود را وارث تاج و تخت می‌دانسته است مخالفت او با وردان و توطئه قتل وردان به وسیله او طبیعی به نظر می‌رسد. علی‌الخصوص که گودرز یک سال پس از مرگ اردوان و بلاfacله پس از کشته شدن وردان به سلطنت رسیده است. در سال ۴۷ م مهرداد پنجم از روم بازگشت. گودرز او را هزیست کرد (سال ۵۰ م.) بعداً گودرز خود در اثر بیماری گذشته شد. پس از این تاریخ یعنی از آغاز نیمة دوم سده اول میسیحی گرگان به کلی از شاهنشاهی اشکانی جدا گشت. وجود دولت مستقل در گرگان که جانشینان گودرز در آنها حکومت می‌کرده‌اند همیشه موجب دردسرهایی برای شاهان اشکانی بود. تا آنکه در روزگار بالش میان اشکانی‌ها و دولت گرگان قرارداد صلحی منعقد گشت.

از گفته چانگه کین نقل کردیم که گرگان همسایه غربی کوشانی‌ها بوده است. و دیدیم که گودرز پیوسته در تلاش بست‌آوردن تاج و تخت بود و برای رسیدن به این آرزو بنیچار با مخالفان در جنگ بود. چنانکه از اسناد و مدارک تاریخی بر می‌آید کوشانی‌ها با گرگانی‌ها از روم علیه شاهنشاهی اشکانی متحد شده بودند چنانکه هر دو دولت کوشانی‌ها و گرگانی‌ها با روم علیه شاهنشاهی اشکانی متحد شده بودند چنانکه هر دو دولت کوشانی و گرگانی سفرایی به دربار روم فرستادند. می‌دانیم که بخش‌های مهم شاه راه تجارتی ابریشم در دست کوشانیان و گرگانیان بود و این هر دو سعی داشتند که کالای تجارتی خود را بایی آنکه وارد قلمرو اشکانی شود به شهرها و بنادر روم پرسانند احتمال دارد یکی از دلائل فرستادن سفیران به روم غیر از انعقاد پیمان سیاسی عقد اراده تجارتی بوده باشد. دیاکونو و غرض از این کار را اتحاد سیاسی علیه اشکانی‌ها می‌دادند.

براساس یکی از گزارش‌های انسالهای ۴۲ و ۵۳ م در دست است در سال ۴۹ سفیران گرگانی در بازگشت از دوم بی‌آنکه وارد قلمرو اشکانی شوند از یکی از نقاط ساحلی خلیج

فارس به وطن خود مراجعت نمودند. این گزارش نشان می‌دهد که لاقل بسیاری از فواحی شرقی قلمرو اشکانی اگرنه در دست گرگانیان افتاده بود از تصرف اشکانی‌ها خارج گشته بود.

۴- کوشانی‌ها و سکاهایا.

بنابر گزارش یکی از چینی‌ها قبائل آسی، پازیانی، تخاری و ساکاروک (سکانی) از سرزمین‌های سکه‌ها در آن سوی سیر دریا، آمدند و بلخ را از دست یونانی‌ها خارج کردند. در گزارش دیگری آمده است که سکاهایا و آسی‌ها سند و بلخ را متصرف شدند. پس از مهاجرت سکاهایا یوئه - چی‌ها به سوی مغرب و جنوب سرازیر شدند. اینان در سر راه خود همه جا با سکاهایا روپی و بودند. در تبعیجه جنگ‌های متعدد و طولانی که میان یوئه - چی‌ها و سکاهایا روی داد سکاهایا به سوی مغرب و جنوب رانده شدند. سکاهایی که به سوی جنوب آمدند در شمال غربی هند حکومتی بنیاد نهادند.

مائوس Maues نخستین پادشاه سکانی است که در حدود نیمة اول سده نخست میلادی به حکومت نشست. سکاهایی که به سوی مغرب رانده شدند با اشکانیان رو به رو بودند و در نتیجه فشار کوشانی‌ها و اشکانی‌ها مجبور شدند از هرات بگذرند و به سوی جنوب بروند و در سیستان ساکن شوند. این سکاهایا عموماً موجب دردسراهای برای فرهاد دومواردوان بودند تا آنجا که این دو در جنگ با سکاهایا کشته شدند. مهرداد دوم سکاهایا را به اطاعت خویش درآورد و از این تاریخ به بعد سکاهایا یار و یاور اشکانیان به شمار رفته‌اند.

نخستین پادشاه سکانی در این ناحیه گوندوفارس Gondopharés (۴۸-۱۹ م.) نام داشت. گوندوفارس یا گوندوفر از سیستان تا پنجاب را در تصرف داشت. پس از این قلمروش بین جاوشینان او تقسیم شد. سنه بارس Sanabares در سیستان و پاکورس Pakorés و سنه در قندهار و پنجاب حکومت کردند.

به هنگام توسعه و قدرت شاهنشاهی کوشانی - چنانکه می‌دانیم در زمان ویما کدفیزس - کوشانی‌ها موفق شدند هرات و سیستان و رخچ و سراسر هند غربی را متصرف شوند. جاوشینان گوندوفر در مقابل کوشانی‌ها از پای درآمدند. به این ترتیب از آغاز مهاجرت یوئه - چی‌ها جنگ و نبرد میان آنان و سکاهایا پیوسته بود تا آنگاه که دولت سکانی بیست ویما کدفیزس در سیستان و رخچ و هند بر افتاد.

(ناتمام)